

## از «آرپایان» تا «آرپایان»

گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین شمالی رود ارس در قفقاز که در طول تاریخ تا سال ۱۹۱۸ میلادی هرگز آذربایجان نامیده نمی‌شد طی نیمه اول قرن بیستم و پس از آن، دشواری‌های پدید آورده است که نمی‌توان نادیده گرفت. بنا به شهادت تاریخ و نوشته‌های جغرافی نگاران باستان و مؤلفان عهد اسلامی، سرزمین شمال رود ارس که نام «آذربایجان» بر آن نهاده‌اند آلبانیا و آلبان نام داشت. مؤلفان باستان چون استرابون و دیگران این منطقه را آلبانیا، ارمنیان آلوانک (alvank) و آغوانک و ایرانیان اران می‌نامیدند. در عهد اسلامی و در مآخذ عربی این نام به صورت‌های الران و اران آمده که محتمل است صورتی از نام کهن *اردان* عهد پارثی باشد.

ممکن است گفته شود سرزمین اران در گذشته بخشی از ایران بوده و مردم آن نیز قرابت‌هایی با ما دارند و گویش آنان به گویش ترکی مردم آذربایجان نزدیک است. هر گاه این نکته را بپذیریم چنین پرسشی پدید می‌آید که مگر گیلان و مازندران و لرستان و کردستان و خراسان و بلوچستان و خوزستان بخشی از این کشور نیستند؟ چرا با این وصف به صورتی جداگانه از آن سرزمین‌ها یاد می‌شود. طبرستان و گیلان دو سرزمین کنار یکدیگر با لهجه و گویشی بسیار نزدیک هستند و به تقریب زندگانی مشترک و همگونی داشته‌اند. مع‌هذا نام آن سرزمین‌ها در کتاب‌ها و نوشته‌ها جدا از یکدیگر آمده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که گیلانی نام مازندران و

مازندرانی نام گیلان را برگزیند و از نام تاریخی خود صرفنظر کند زیرا که با همه نزدیکی، یکی نیستند، بلکه تفاوت‌هایی میان آنها موجود است. در حالی که همه ایرانی هستند و به این خانواده بزرگ تعلق دارند. میان آذربایجان و اران نیز نزدیکی‌هایی وجود داشته است. ولی این هرگز به معنای یکی بودن این دو سرزمین نیست. محدوده جغرافیایی این دو سرزمین را جغرافی‌نگاران پیش از اسلام و عهد اسلامی مشخص کرده‌اند. ابن فقیه، ابن حوقل، ابو عبدالله بشاری مقدسی، اصطخری، یاقوت حموی، ابوالفداء و دیگران به صراحت اران و آذربایجان را از یکدیگر جدا دانسته، مرز شمالی آذربایجان را رود ارس نوشته‌اند. این جغرافی‌نگاران برجسته اسلامی حدود مرزها و شهرها و نواحی این سرزمین را بر طبق نقشه معلوم و مشخص کرده‌اند به گونه‌ای که جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد. این دو سرزمین تختگاه و مراکز جداگانه‌ای داشته‌اند. اصطخری با صراحت شهر پرتوه کهن یا بردعه، بردع دوره اسلامی را تختگاه اران و اردبیل را شهر مرکزی آذربایجان نوشته است. گاه فرمانروایانی این دو سرزمین را زیر فرمان داشتند. ولی این هرگز به معنای یکی پنداشتن آنها نبوده است. چنان که در ادوار گذشته فرمانروایان طبرستان بر گیلان و فرمانروایان گیلان بر طبرستان حکم می‌راندند. با این وصف دو سرزمین مزبور جدا از یکدیگر ذکر شده‌اند و تاکنون نیز با همه نزدیکی نام آنها جداگانه ذکر می‌شود.

در نیمه دوم سده ۱۸ میلادی سرزمین اران به صورت ملوک‌الطوایفی درآمد و به چند خان نشین و ملک‌نشین بخش گردید که از میان آنها می‌توان به خان‌نشین‌های شکی، قبه، باکو، لنکران، گنجه، قراباغ و غیره اشاره کرد.

میرزا جمال جوانشیر قراباغی مؤلف تاریخ قراباغ که کتاب خود را پس از عقد قرارداد ترکمانچای در سال ۱۲۶۳ قمری / ۱۸۴۷ میلادی تالیف کرده، قراباغ را بخشی از اران ذکر کرده و به خط خود چنین نوشته است: «و این ولایت قراباغ از جمله مملکت اران است». وی در مورد ولایت‌های این منطقه می‌نویسد: «این ولایت‌ها میان رود کر و ارس واقعند». همو در مورد نخستین شهر قراباغ و دیگر سخن پرتوه یا بردع چنین اشاره‌ای دارد: «اول شهری که در ولایت قراباغ بنا شد شهر و قلعه بردع است که در سر رودخانه ترتر و در سه فرسخی رود کر واقع است و اهل آن شهر در قدیم ارمنی و یا غیر ملت بوده‌اند.»

بدین روال جای تردید باقی نمی‌ماند که اران از آذربایجان جدا و حد شمالی آذربایجان رود ارس بوده است و اران هرگز با نام آذربایجان نامیده نمی‌شده است.

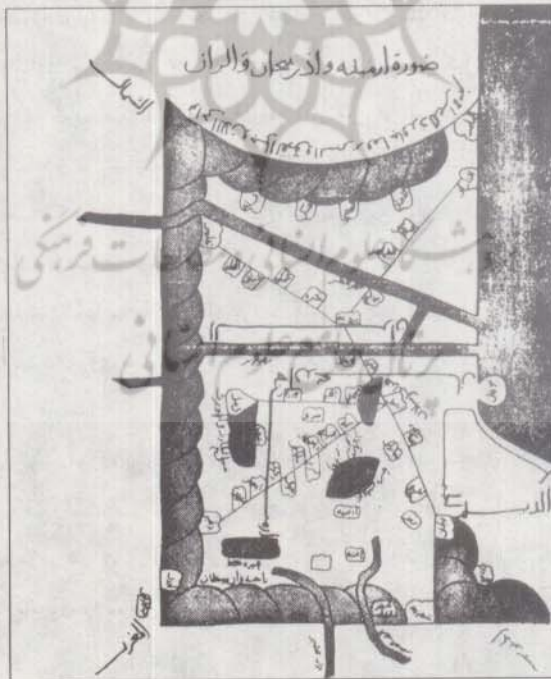
پیش از آن که نام آذربایجان بر اران و شیروان نهاده شود مأخذ روسیه تزاری تنها یک آذربایجان می‌شناختند و آن آذربایجان ایران و یا آذربایجان راستین بود. در جلد نخست

دایره‌المعارف روسی که به سال ۱۸۹۰ میلادی بالغ بر یکصد و [بیست و] دو سال قبل در سن پترزبورگ به چاپ رسید چنین آمده است:

«آذربایجان به زبان پهلوی اتورپاتکان، به زبان ارمنی ادربادکان، استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است. آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران و عراق عجم، از غرب به کردستان ترکیه و ارمنستان ترکیه، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می‌کند.»<sup>۱</sup> هر گاه آذربایجان بر سرزمین شمال ارس اطلاق می‌شد، جای تردید نبود که در دایره‌المعارف مذکور چنان که عنوان کردستان ایران و کردستان ترکیه و یا ارمنستان ترکیه و ارمنستان روس آمده است نام آذربایجان روس نیز می‌آمد. مساحت و نام‌های شهرها که در دایره‌المعارف یکصد سال پیش روسیه آمده منطبق با مساحت آذربایجان ایران و نام شهرهای آن است. بنابراین به سهولت می‌توان دریافت که تنها یک آذربایجان وجود داشته و آن آذربایجان ایران بوده است.

پس از جنگ‌های ایران و روس و الحاق قفقاز به روسیه مردم مسلمان قفقاز آرزو داشتند که بار دیگر به ایران بپیوندند و در خانواده کهن خویش زندگی از سر گیرند. به همین دلیل در جریان نهضت مشروطیت ایران شور و شعفی زایدالوصف از خود نشان دادند.

نقشه آذربایجان، ارمنستان و ایران در کتاب صورالارض



متفکران، نویسندگان و شاعران قفقازی گرایش فراوان نسبت به نهضت مشروطه ابراز داشتند و حتی گروهی از رزمندگان آن سرزمین پای در میدان نبرد گذاردند و در صف مجاهدین مشروطه خواه با خودکامگان به پیکار برخاستند. ولی با شکست نهضت مشروطیت آرزوی آنان برآورده نشد. از این رو در امپراتوری عثمانی به جستجوی حامیانی برآمدند. گرایش مسلمانان قفقاز به سوی ترکان از این زمان آغاز شد. روشنفکران مایوس قفقاز در آغاز دو دسته شدند که گروهی طرفدار ایران و گروهی طرفدار ترکیه بودند. رفته رفته با ضعف دولت مرکزی قاجار و نامرادی‌های پی‌درپی ایران و تقسیم کشور به مناطق نفوذ روس و انگلیس، یأس و نومیدی بر گروه طرفداران ایران مستولی گشت. ترکان نیز از این حادثه بهره گرفتند و پس از انقلاب بلشویکی و آشفتنی امپراتوری روسیه درصدد تأسیس دولتی دست نشانده در قفقاز برآمدند. پیش از آن نیز ترکان در چنین طریقی تلاش می‌کردند.

در سال ۱۹۱۱ در شهر باکو حزبی به نام مساوات تأسیس شد که مورد حمایت ترکان عثمانی بود. سال ۱۹۱۷ کنگره مشترک حزب مساوات با حزب فدرالیست‌های ترک برگزار شد. در این کنگره دو حزب نامبرده متحد شدند و نام «حزب دموکراتیک فدرالیست‌های مساوات ترک» را بر خود نهادند که هدفشان متحد گردانیدن ترکی زبانان در سایه قدرت دولت ترکیه بود. سران حزب مساوات ابتدا با بلشویک‌های قفقاز از در دوستی درآمدند ولی سرانجام میان آنها اختلاف افتاد و مساواتیان در ۲۷ مه ۱۹۱۸ در تفلیس دولتی تشکیل دادند و آن را «جمهوری آذربایجان» نامیدند. مقر آنان ابتدا شهر گنجه بود. ولی پس از تصرف باکو از سوی لشکریان ترک به فرماندهی نوری پاشا در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸، به این شهر انتقال یافتند و در سایه حمایت لشکریان ترک دولت خود را مستقر کردند و حدود دو سال بر سرزمین اران و شیروان که نام «جمهوری آذربایجان» بر آن نهاده بودند، حکومت کردند. این وضع تا ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ ادامه یافت. در این تاریخ بلشویک‌ها به باکو حمله بردند و این شهر را متصرف شدند و حکومت شوروی اعلام کردند. ولی دولت شوروی نیز از این نام ساختگی دست برنداشت و آن را «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامید.

آکادمیسین بارتولد آورده است: «نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند». <sup>۱</sup> و در جایی دیگر از همین اثر نوشت: «هر گاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان را شامل شود. در این صورت می‌توان نام اران را برگزید» <sup>۲</sup>

گذاردن نام جمهوری آذربایجان بر اران از همان آغاز موجب اعتراض شدید میهن‌پرستان ایران از جمله مرحوم شیخ محمدخیابانی و پاراننش شد. ولی چون این نام‌گذاری صورت پذیرفته بود دموکرات‌های طرفدار خیابانی درصدد تغییر نام آذربایجان ایران برآمدند و بر آن شدند تا نام این استان را به نام «آزادستان» بدل کنند. این مطلب در کتاب تاریخ هیجده ساله آذربایجان به قلم احمد کسروی به روشنی آمده است.<sup>۴</sup>

کسروی در کتاب شه‌ریاران گمنام از گذاردن نام آذربایجان بر اران با شگفتی یاد کرده چنین نوشته است: «چرا برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی، پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمین‌شان می‌زنند و این خود زبانی است بزرگ و آن‌گاه تاریخ مانند چنین کار شگفت سراغ ندارد»<sup>۵</sup>

پس از شهریور ۱۳۲۰ و ورود نیروهای بیگانه به ایران، تحت حمایت ارتش سرخ حزبی به نام «حزب آذربایجان» در تبریز تأسیس شد که اغلب مهاجران قفقازی و نیز مجریان سیاست شوروی، به ویژه دست‌نشانندگان میرجعفر باقراف دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست قفقاز گردانندگان آن بودند. مسئولان این حزب نخست نغمه جدایی آذربایجان را پنهانی عنوان کردند و برای انجام مقاصد خویش زبان ترکی را که از چند قرن باز با مهاجرت ترکان به مردم این سرزمین تحمیل شده بود، بهانه قرار دادند. کسروی می‌نویسد: «در نهان مقصودشان جدا شدن از ایران بود»<sup>۶</sup>

سه سال و اندی بعد با کمک مأموران قفقازی حزب دیگری به نام «فرقه دموکرات آذربایجان» در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ تأسیس شد. در ظاهر از اجرای قانون اساسی و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی دم می‌زدند، ولی در باطن هدفشان الحاق به جمهوری شوروی آذربایجان بود.



گردانندگان اندیشه الحاق، اصطلاح ساختگی آذربایجان شمالی و جنوبی را به کار گرفتند. حال آن که شمال آذربایجان رود ارس بود و آن سوی ارس نامی دیگر داشت که بدان اشاره شد. نوشتند که «خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است مانند همه خلق‌های جهان چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است.»<sup>۷</sup>

مسئولان همین فرقه در تلگرام دیگری خطاب به میرجعفر باقراف رئیس حزب کمونیست جمهوری شوروی آذربایجان چنین نوشته‌اند: «از تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سال‌ها است در زیر پنجه‌های سیاه شوونیست‌های فارس دست و پا می‌زنند، برعهده دارد، سه سال تمام می‌گذرد»<sup>۸</sup>

آنها به اصطلاح ساختگی فارس توسل جستند تا در مقابل آن اصطلاح خطای ترک را علم کنند. این چیزی شبیه اصطلاح عرب و عجم است. به راستی فارس کیست؟ آیا مردم گیلان، مازندران، لرستان، کردستان و بخش‌هایی از خوزستان و حاشیه کویر و دیگر نواحی ایران به پارسی سخن می‌گویند؟ آیا می‌توان اصطلاح فارس را در مورد آنان به کار گرفت؟ بی گمان لهجه همگی آنها از شاخه‌های زبان ایرانی است و خود نیز ایرانی هستند. مگر آن اقوامی که در نتیجه حوادث تحمیلی زبان خود را در این سرزمین از دست داده‌اند و به ترکی سخن می‌گویند ایرانی نیستند؟

باری متعاقب این ماجرا اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» با مهارت تمام در کتاب‌ها و ترجمه‌هایی از زبان‌های ترکی و روسی به منظور رسوخ این اندیشه خطا و مغرضانه در اذهان خوانندگان رواج یافت. گروهی دانسته یا نادانسته این آتش را دامن می‌زدند و می‌زنند. به عنوان نمونه این اصطلاح نامعقول در کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی به چاپ رسید و بعضی مترجمان ما نیز به تکرار آن پرداختند.

تبلیغ اندیشه جدایی‌طلبی چندان قوت گرفت که گروهی از نویسندگان به تحریف حقایق پرداختند و دروغ‌های‌شان در مطبوعات و کتاب‌های ما نیز منعکس شد. در کتابی به نام تاریخ آذربایجان که در سه جلد در باکو انتشار یافته است فصلی وجود دارد زیر عنوان: «سیادت ایران بر آذربایجان و جنبش‌های بخش مردم آذربایجان علیه اشغالگران ایرانی در سال‌های ۳۰ - ۴۰ سده ۱۸ میلادی»<sup>۹</sup>

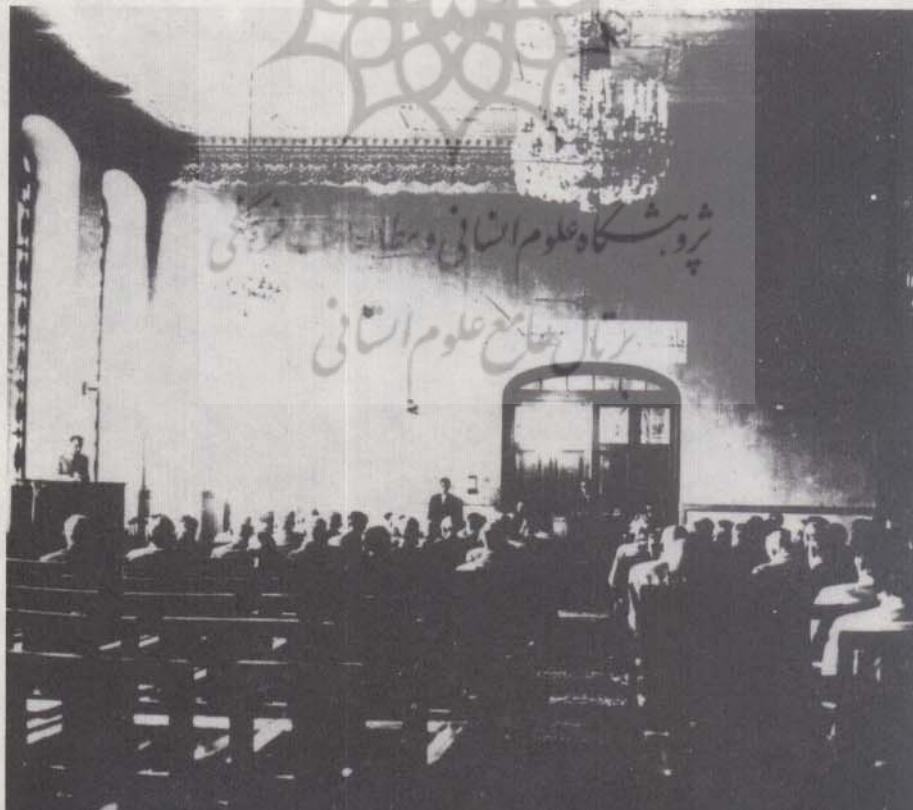
آیا به راستی چنین بوده است؟ آیا آذربایجان همواره بخش مهمی از سرزمین و کشور ایران نبوده است؟ آیا ایرانیان اشغالگر بوده‌اند؟ آیا آذربایجانیان خود ایرانی نبوده و نیستند؟ آنها چه پاسخی به این پرسش‌ها دادند؟

متأسفانه این گونه مطالب نادرست مندرج در نوشته‌های مؤلفان قفقاز و روسی به فارسی ترجمه شده و در اختیار خوانندگان ما قرار گرفته است. یکی از نخستین نمونه‌های موجود از این نوع کتاب‌ها، زیر عنوان *گوشه‌ای از تاریخ ایران* است. مؤلف کتاب به دروغ آسیای مرکزی و قفقاز را «مستعمره ایران» در روزگار گذشته دانسته و سلطه روسیه تزاری بر این نواحی را چنین توجیه کرده است که چون روسیه تزاری از لحاظ اقتصادی و سیاسی از ایران آن زمان پیشرفته‌تر بود بنابراین الحاق سرزمین‌های آسیای مرکزی و قفقاز به روسیه تزاری پدیده‌ای مترقی بوده است. او در کتاب خود می‌نویسد: «داغستان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان هیچ گاه سرزمین بومی ایران نبوده‌اند و فقط به طور موقت در نتیجه اردوکشی‌های استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است.»<sup>۱۰</sup>

در کدام یک از آثار مؤلفان و مورخان باستان می‌توان چنین دروغی را یافت؟

ما نسبت به آنان ادعای ارضی نداریم ولی برای افشای دروغ مؤلف کتاب *گوشه‌ای از تاریخ ایران* به سندی از پروکوپئوس مورخ رومی که در جنگ‌های رومیان علیه ایرانیان شرکت داشته است اشاره می‌کنیم و آن گفته‌های نمایندگان مردم لازیکا و گلخید گرجستان به خسرو انوشیروان است که در آن از همکاری با رومیان و جدایی از ایران ابراز پشیمانی کرده، خسرو انوشیروان را به یاری و نجات خود فرا خوانده‌اند.

یکی از جلسات انجمن ایالتی فرقه دموکرات



بروکوپیوس در کتاب دوم فصل پانزدهم گفته آنان را چنین نقل کرده است: «ای پادشاه اگر قومی از فرط نادانی از دوستان خود رخ برتافته و به مردمی بیگانه پیوسته‌اند و پس از مدتی بر خطای خویش آگاه گشته و با کمال شوق و مسرت به سوی دوستان دیرینه خود بازگشته‌اند، بدان که آن قوم مردم لازمی هستند. زیرا اهالی گلخید پیش از این با ایرانیان دوست و یگانه بوده‌اند و خدمات شایان به ایشان نموده‌اند، چنان که تفصیل آن در کتب تاریخ درج است و برخی از این کتب نیز فعلاً نزد ما و برخی دیگر در خزانه کاخ شاهی ایران محفوظ است، اما از سوء اتفاق نیاکان ما از روی نادانی یا به علل دیگری که اصل آن بر ما مجهول است از ایرانیان بریدند و به رومیان پیوستند.

اینک ما و پادشاه لازیکا آماده شده‌ایم که خود و کشورمان را به دست تو بسپاریم تا هر گونه که خواسته باشی با ما رفتار کنی. در عین حال خواهش ما از تو آن است که در کار ما رسیدگی فرمایی و اگر دیدی که ما از دست رومیان جور و ستمی نکشیده و از روی نادانی و بوالهوسی به تو پناه آورده‌ایم فوراً تقاضای ما را رد کن و ما را از نزد خویش بران ... لیکن اگر بر تو معلوم شد که ما در ظاهر با رومیان دوست و در باطن برده ایشان بوده‌ایم و تا امروز جور و ستمی مافوق قوه و تحمل خویش از آنان کشیده‌ایم، آن گاه استمداد ما را بپذیر ... و چون دادگستری آیین دیرینه ایرانیان بوده است، ریشه این ظلم و فساد را از سرزمین ما برکن.»

این مطلب که حضور شما عرضه شد جزئی از گفته سفیران مردم لازیکا است. آیا این خود دلیلی استوار بر رد گفته مؤلف شوروی پیرامون «اردوگشتی‌های استیلاگرانه ایرانیان» نیست؟ این مطلب را مورخی رومی که دشمن ایران بوده نقل کرده است.

در بسیاری از صفحات این نوع کتب به اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» برمی‌خوریم. مبلغان مذکور خواسته‌اند با طرح این نام‌های ساختگی و دروغین چنین وانمود کنند که گویا آذربایجان سرزمینی است که دو نیم شده است و باید روزی به یکدیگر ملحق شوند. آن زمان باید الحاق در سایه قدرت حکومت شوروی صورت می‌گرفت، ولی امروز به تبلیغات گذشته رنگ دیگری داده‌اند؛ قدرت‌های غربی نیز در این وادی کام نهاده و مبلغان امریکایی پای ترکیه را به میان کشیده‌اند و آن را به صورت الگویی معرفی کرده‌اند. اینان در مورد سرزمین اران و مردم آن اصطلاح غلط آذری را به کار می‌بندند. حال آن که باید مردم اران را ارانی نامید. آذری نامی است که تنها مردم آذربایجان را باید بدان نام نامید. آذری عنوانی است مشابه عنوان گیلانی، مازندرانی و همانند آن.

بنابراین هیچ ارتباطی میان عنوان آذری و مردم اران وجود ندارد. و اما زبان هیچ یک از مردم آذربایجان و اران آذری نیست. آذری از زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی چون کردی، لری، گیلکی،



مازندرانی، بلوچی و بختیاری و غیره است. هیچ رابطه‌ای میان زبان آذری قدیم و ترکی وجود ندارد. هنوز در آذربایجان گروه‌هایی هستند که در کوهستان‌ها سکنی دارند و به لهجه آذری سخن می‌گویند. آن چه مردم اران بدان تکلم می‌کنند آذری یا ارانی کهن نیست، بلکه یکی از انواع لهجه‌های ترکی است که با زبان محلی درآمیخته است.

اکنون که دولت جمهوری در سرزمین اران اعلام استقلال کرده است جا داشت که از تجاوز به نام آذربایجان دست بردارد و نام تاریخی و راستین خود را برگزیند. متأسفانه دشمنان ایران در اوضاع و احوال کنونی از وجود این نام دروغین بهره می‌گیرند و به تبلیغ مطالب نادرست و گمراهی مردم ناآگاه می‌پردازند.

جای شگفتی است کسانی در بعضی جمهوری‌های همسایه از طریق صداقت و صمیمیت منحرف می‌شوند و گمان دارند که مردم ایران از حقایق امور ناآگاهند. حال آن که در واقع چنین نیست. ما همه چیز را می‌بینیم و از نظر می‌گذرانیم. طبعاً دوستی امری یک جانبه نیست. اینک جا دارد برادران ارانی ما نیز به حقایق توجه کنند و طریقی برگزینند تا رشته‌های مودت فی ما بین روز به روز مستحکم‌تر گردد.

#### یادداشت‌ها

۱. صص ۲۱۲-۲۱۳
۲. مجموعه آثار، جلد دوم، ص ۷۸۲
۳. همان اثر، ص ۷۰۳
۴. احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ۲ جلد، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۸۷۳
۵. احمد کسروی، شهریاران گیتام، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۵، ص ۲۶۵
۶. نامه پرچم، شماره ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱
۷. روزنامه آذربایجان، باکو، شماره ۲۱۳، مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۹
۸. روزنامه آذربایجان، باکو، شماره ۸۱، مورخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۷
۹. تاریخ آذربایجان، جلد ۱، از انتشارات انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان شوروی، باکو ۱۹۵۸، ص ۳۱۷
۱۰. فتح الله عبدالله یف، گوشه ای از تاریخ ایران، ترجمه غلامحسین متین، تهران، انتشارات ستاره، ۱۳۵۶، ص ۱۲۰